

به گونه‌ای سیستماتیک وحدت ارزشی به وجود آوردند. اصول محوری حوزه‌های سه‌گانه اقتصاد، سیاست و فرهنگ بر پایه پذیرش و مشروعیت رقابت، تکثر و تنوع شکل گرفت که خود در همسویی هنجارها و باورها در حوزه‌های ذکر شده مؤثر بود. این همان مفهوم «نزدیکی انتخابی» است که بر در توجیه همپوشی مذهب پروتستان و سرمایه‌داری مورد استفاده قرار داده است.<sup>۶</sup> در جوامع غربی، کنش انتخابی که به ضرورت منطقی درونی این جوامع پدیدار شد سبب گردید که انسان بعنوان شهروند در جامعه اقتدار یابد. این اقتدار فرد را قادر ساخت که از همه ابعاد شهروندی یعنی بعد مدنی - آزادی، بعد سیاسی - مشارکت، و بعد اجتماعی - رفاه، بهره‌مند گردد.<sup>۷</sup>

منظور از غرب شکلی از جامعه و یک حوزه فعالیت است که مبتنی بر مؤلفه‌های زیر می‌باشد:

۱. اقتصاد سرمایه‌داری غیر خویشاوندی - رقابت مبتنی بر «سرمایه - دانش»<sup>۸</sup> برای جلب نظر مصرف‌کننده بعنوان کلیدی‌ترین عنصر تعیین‌کننده توفیق و ناکامی؛
  ۲. تولید برای تسهیل زندگانی - متمایز شدن «سرمایه از ثروت»<sup>۹</sup> و از بین رفتن تولید صرفاً برای تأمین معیشت؛
  ۳. مرکزیت فرد در فرایند سیاسی - تمایزات مدنی تنها مبتنی بر منفعت است؛<sup>۱۰</sup>
  ۴. همسنگی ارزش در حوزه عمومی و حوزه خصوصی - عملکردها و ارزیابی‌ها در هر دو حیطه عمومی (جامعه) و خصوصی (خانواده) جز در چارچوب «یک نوع مفروض از حیات اجتماعی»<sup>۱۱</sup> [نظام هنجاری یکسان] متصور نیست. در چنین بستری تعارض میان اخلاق خصوصی و جمعی از بین می‌رود.<sup>۱۲</sup>
- با توجه به این واقعیت که «شرایط اجتماعی عبارت از مناسبات اجتماعی است و این مناسبات بر پایه رفتارهایی قراردادی تعریف می‌شود»<sup>۱۳</sup> رنسانس (تحول در زیباشناختی قرون وسطایی)<sup>۱۴</sup> و چالش اومانیستی در برابر تفکر ارسطو،<sup>۱۵</sup> اصلاح مذهبی (جدایی جهان مادی از جهان فیض

در هر مقطع تاریخی واژگان خاصی است که بیانگر ماهیت و جوهر آن دوره تاریخی است: «امپریالیسم»، واژه نمادین نیمه اول قرن بیستم و «توسعه» واژه شکل‌دهنده چارچوب مباحثات، تحلیل‌ها و نتیجه‌گیریها در عرصه‌های سیاست، اقتصاد و فرهنگ و اجتماع در اوایل نیمه دوم قرن بیستم بود. «جهانی شدن» در زمره واژگانی است که بستر شکل‌دهنده ماهیت عرصه‌های گوناگون انسانی در قرن حاضر است. این استدلال نباید این واقعیت را از نظر دور سازد که جهانی شدن پدیده تازه‌ای نیست، بلکه ریشه در تحولات فکری و مادی در غرب دارد. جهانی شدن بعنوان یک پدیده، بازتاب یک فرایند تاریخی و پیامد منطقی و غیرقابل اجتناب تحولات چندسده گذشته در غرب است. به دنبال بومی شدن و منتهی شدن نهایی محتوای این تحولات در غرب، حال شاهد حرکت در جهت جهان‌شمول شدن ارزشها و نهادهای غربی در گستره گیتی تحت لوای جهانی شدن هستیم که از طریق آن زمینه سلطه کشورهای غربی فراهم می‌آید.

### ۳ - بسترسازی ارزشی و مادی در غرب برای پانگیری پدیده جهانی شدن

جهش تاریخی مجموعه جغرافیایی خارج از جهان شرق در سده هیجدهم، بواسطه ارزشهای «عصر انقلاب»<sup>۱</sup> یعنی صنعت‌گرایی، فردیت و نفی وراثت سیاسی<sup>۲</sup> عینیت یافت. این فرایند در مسیر خود «بهار خلقها»<sup>۳</sup> را امکان‌پذیر ساخت و «این عقیده را که جامعه یک موجود مکانیکی است و چون منظومه شمسی، برون از قلمرو زمان است متزلزل ساخت».<sup>۴</sup> رسیدن به چنین درکی، جزمیت‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را که براساس انگاره‌ها و استنباط‌های متضاد و متفاوت عمل می‌کردند یکباره در هم ریخت و پانگیری «معجزه اروپا»<sup>۵</sup> را امکان‌پذیر نمود.

رنسانس، اصلاح مذهبی، روشنگری و انقلاب صنعتی بعنوان چهار نقطه عطف تاریخی در غرب در حیطه‌های نظام‌دهنده جامعه یعنی اقتصاد، سیاست و فرهنگ برای نخستین بار

## جهانی شدن: تکامل فرایند برون‌بری ارزشها و نهادهای غربی

دکتر حسین دهشیار  
دانشکده حقوق و علوم سیاسی -  
دانشگاه علامه طباطبائی

و قائل شدن تمایز بین ایمان و عقل)<sup>۱۶</sup>، روشننگری درهم تنیدگی حیثیت فردی انسان و انسانیت اجتماعی او،<sup>۱۷</sup> و انقلاب صنعتی (رویکرد به کشاورزی قابل تبدیل<sup>۱۸</sup> به معنای تحول چرخش سه نوبتی به چهار نوبتی و گذار از مکانیک آسمانی نیوتون به مکانیک گازی بویل)<sup>۱۹</sup>، نوع تازه‌ای از ادراکات، گزاره‌ها و نهادها را در غرب پدید آورد که در پیوند با روابط بین افراد و اوضاع تاریخی و اجتماعی مشخص گشت. از آن‌رو که هنجارها، تفکرات و نهادها همسو در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی با توجه به مقتضیات و نیازهای اجتماعی تدریجاً و در بستر حوادث تاریخی شکل یافت، خصلت انداموار (بومی شدن، متنی شدن ارزشها و نهادهای قرینه این ارزشها) به خود گرفت. به سبب درونی بودن منشاء، این ترقیات ماهیت مکانیک‌وار پیدا نکرد. دگرگونیها در همه حیطه‌ها به کندی ولیکن در مسیرهای مشابه یا به موازات یکدیگر روی داد.

دگردیدی، دگرگونی و ترقی در غرب و به دنبال آن جهش تاریخی مجموعه جغرافیایی موسوم به غرب و عقب ماندن سرزمین‌های خارج از این عرصه هنگامی واقعیت یافت که جهان عینی (جهان خارجی اشیاء و امور)، جهان ذهنی (جهان درونی آراء و عقاید و احساسات)، و جهان هنجاری (جهان ارزشها)، به علت هم سو و هم جهت بودن، از نظر مردم در غرب هر سه بعد اعتباری یعنی حقیقت گزاره‌ای، صحت هنجاری و حقانیت ذهنی را به دست آوردند. این بدان معناست که در همه سطوح نظام‌های اجتماعی، در پرتو پیامدهای نقاط عطف تاریخی پیش گفته، فرایندهای کارکردی همسو و موازی بهره‌مند از «تسلسل داخلی»<sup>۲۰</sup> پدیدار گشت. هرم ترقی در غرب، از یک سو متکی است بر فرایندهای عقلایی شدن<sup>۲۱</sup> جامعه و از سوی دیگر افزایش نظارت و کنترل فن آوری<sup>۲۲</sup> که قواعد قابل محاسبه را بر فعالیتها در اجتماع حاکم ساخته است. در قاعده هرم کسانی قرار می‌گیرند که ترقی را فی‌نفسه مثبت تلقی می‌کنند و آن را پیش‌درآمد گرایش انسانها به «تفکر آزاد»<sup>۲۳</sup> و افزایش

استعداد آنان در این زمینه می‌دانند. گسترش اختراعات و نوآوری در زمینه فن آوری به ثروت فراوانتر و توسعه زندگی مادی توده‌ها منجر می‌گردد که مبتنی بر این اعتقاد است که سرمایه‌داری مترادف با توسعه است.<sup>۲۴</sup> در سطحی بالاتر از اینان در هرم ترقی، کسانی پدیدار گشتند که این باور را اشاعه دادند که تحولات فن آوری به تبع خود نهادهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را متحول خواهد کرد و این به مفهوم دموکراتیزه شدن ساختار قدرت در جامعه خواهد بود و در واقع از نظر تجربی صحبت از یک «اقتران دائم»<sup>۲۵</sup> در میان در رأس هرم کسانی قرار گرفتند که این باور را رواج دادند که به دنبال تسلط بر طبیعت و نهادهای حاکم بر جامعه، انسانها به تدریج به تفاهم بین خود دست خواهند یافت و فردیت انسان به گونه غایی آن در شکل گذار کنش عقلانی - هدفمند که به تبع رعایت قواعد فنی حادث می‌شود به کنش ارتباطی که ناشی از هنجارهای وفاقی (عقلانیت ارتباطی) است امکان‌پذیر می‌گردد.<sup>۲۶</sup>

فرایندهای جهش تاریخی غرب که در سده‌های گذشته پا گرفت بیانگر یک گسل تاریخی است؛ چه، مردمان در این مجموعه جغرافیایی پس از توفیق در وفق دادن خود با محیط زندگی در جهت حفظ بقا، رفته‌رفته به این مهم دست یافتند که محیط زندگی خود را با نیازهای متغیر و در حال گسترش خویش به شیوه‌های گوناگون منطبق و همپوش گردانند. انقلاب شکوهمند ۱۶۴۰ انگلستان با شعار قیام «برای آزادی فرد و حقوق او در برابر حکومت استبدادی»،<sup>۲۷</sup> انقلاب [جنگ‌های استقلال] ۱۷۷۶ آمریکا با تأکید بر اینکه «همه انسانها برابر آفریده شده‌اند و... قدرت مشروع حکومت برخاسته از رضایت مردم است»<sup>۲۸</sup> و انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه با اشاعه اندیشه «دفاع از حریت، مساوات و حکومت ملی»<sup>۲۹</sup> سه ضلع مثلث ترقی در غرب بود که مقوله‌های زیر را توده‌ای و همگانی ساخت:

۱. فعالیت فکری بعنوان یک کنش اجتماعی

○ جهانی شدن، بعنوان یک پدیده، بازتاب یک فرایند تاریخی و پیامد منطقی و گریزناپذیر تحولات چند سده گذشته در غرب است. به دنبال بومی شدن و متنی شدن نهایی محتوای این تحولات در غرب، حال شاهد حرکت در جهت جهانشمول شدن ارزشها و نهادهای غربی در گستره گیتی زیر پرچم جهانی شدن هستیم که از طریق آن زمینه سلطه کشورهای غربی فراهم می‌آید.

(جوهر عصر رنسانس)؛

۲. قرائت این جهانی از دین (وجه مشخصه

عصر اصلاح مذهبی)؛

۳. نگرش عقلایی به پدیده‌های اجتماعی

(علت وجودی عصر روشنگری)؛

۴. تفوق فرد بر محیط (بازتاب انقلاب

صنعتی).

انقلاب شکوهمند، انقلاب آمریکا و انقلاب

فرانسه چهار نقطه عطف تاریخی غرب را از

طریق مشروعیت بخشیدن متنی کردند. متنی

شدن به این معنی است که «فرد و جامعه، نه فقط

در کنار یکدیگر بلکه به صورتی قابل توصیف به

یکدیگر گره خورده باشند»<sup>۳۰</sup> لازمه درهم

تئیدی فرد و جامعه، وجود باورها و ارزشهای

همسو بین حاکمان جامعه و توده مردم است که

این خود بستر لازم را برای نهادینه شدن - بومی

شدن، متنی شدن، توده‌ای شدن - هنجارها و

سازمانهای برآمده از نقاط عطف تاریخی فراهم

می‌آورد. این امر به بهترین وجه نشان می‌دهد که

چرا و چگونه غرب یکباره در یک برهه تاریخی

مشخص درحالی که کشورهای شرقی گرفتار

خمودگی ذهنی و واپس‌گرایی مادی بوده‌اند

خردگرایی و رفاه مادی را تجربه کرده است.

مردم در غرب این را یک اصل قلمداد می‌کردند

که دنیای اجتماعی به اندازه خود طبیعت قابل

تغییر و متأثر از کنش‌های آنان است و همین

سبب شد که تفاوت‌های غرب و جهان خارج

جنبه کیفی بیابد، بدین معنی که اصول مربوط به

آزادی‌های سیاسی، مشروعیت انسان سیاسی،

پیشرفت اقتصادی، حاکمیت انسان اقتصادی،

تفاوت نقش‌های اجتماعی، مصونیت انسان

اجتماعی و... به علت درونی بودن منشاء و

تدریجی بودن دگرگونیها بازگشت‌ناپذیر گردد و

جامعه و نهادهای آن برای اینکه بتوانند عمل

کنند رعایت این اصول را الزامی یافتند و این

همان مفهوم انداموارگی هنجارها و نهادها در

غرب است.

بدین‌سان غرب به گونه‌ای ماهوی از دیگر

نقاط جهان متمایز گشت و زمینه تسلط آن در

حیطه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برجنان

شرق فراهم شد. از همین مقطع تاریخی بود که

زیربنای فرایند جهانی شدن در غرب شروع به

شکل‌گیری کرد. جهانی شدن به منزله برون‌بری

نظام اجتماعی غرب با تمام ویژگی‌های سیاسی،

اقتصادی و فرهنگی آن به عرصه جهان می‌باشد.

سقوط باستیل در ۱۷۸۹ نمایانگر متنی شدن

نهایی چارچوب‌های ساختاری و هنجاری

برخاسته از رنسانس، اصلاح مذهبی، روشنگری

و انقلاب صنعتی در غرب بود و سقوط دیوار

برلین در ۱۹۸۹ نشانه مشروعیت یافتن

ساختارها و هنجارهای متنی شده در غرب در

سطح جهان تحت لوای جهانی شدن. جهانی

شدن یعنی توفیق غرب از جهت کیفی و

دامن‌گستری. برتری در محدوده کیفیت به معنای

نهادینه شدن ارزشها و ساختارها.

در جوامع غربی است که سقوط باستیل آن

را مسجّل کرد و برتری در دامن‌گستری به

معنای راه یافتن این ارزشها و ساختارها به جوامع

غیرغربی و پذیرفته شدن آنهاست که سقوط

دیوار برلین نماد آن است. عناصر و عوامل

محرک رنسانس، اصلاح مذهبی، روشنگری و

انقلاب صنعتی به دنبال سقوط باستیل سرانجام

در حیطه جغرافیایی غرب خصلت انداموار یافت

و در متن جامعه قرار گرفت به این معنا که اصول

و مفروضات این چهار نقطه عطف اجتماعی

گشت و زیربنای ساختارها و تفکرات را در

جامعه به‌وجود آورد. پس فرد و جامعه به هم گره

خوردند و عقل و قدرت به همزیستی نشستند.

ارزشها و ساختارهای ناشی از این چهار نقطه

عطف تاریخی یک نظام فکری و ساختاری معین

پدید آوردند که اساس تمدن غرب گشت. این

ساختارها و ارزشها چارچوب عملیاتی

حیطه‌های گوناگون زندگی اجتماعی از سیاست

گرفته تا تعلیم و تربیت را شکل دادند. این

چارچوب عملیاتی چه از منظر نخبگان و چه از

دیدگاه توده‌ها مشروعیت یافت. پس ارزشها و

نهادها در غرب پذیرش هنجاری و عملی کسب

کردند:<sup>۳۱</sup> پذیرش هنجاری به این جهت که

مفاهیم و ارزشها در راستا و هم سو با ارزشهای

زیربنای اقتصادی بودند، و پذیرش عملی بدین

○ لازمه درهم تئیدی  
فرد و جامعه، وجود باورها  
و ارزشهای همسوس بین  
حاکمان و توده مردم است  
که بستر لازم را برای نهادینه  
شدن هنجارها و  
سازمانهای برآمده از نقاط  
عطف تاریخی فراهم  
می‌آورد.

علت که بیشترین منافع را برای بیشترین افراد به بار آوردند. در نهایت باید گفت که غرب از نقطه نظر کیفی و کمی در موقعیتی متمایز قرار گرفت چون صحت هنجاری (همزیستی و هم‌تافتگی قدرت قانون و آزادی)،<sup>۳۲</sup> حقانیت عینی (سطح بالای توسعه اقتصادی، طبقه متوسط گسترده و سطح آموزش عمومی<sup>۳۳</sup> بالا)، برتری و تسلط نهایی غرب را غیرقابل اجتناب ساخت.

این که فروریزی دیوار برلین را نمادی از پدیده جهانی شدن عنوان کرده‌ایم در واقع بیان این واقعیت است که غرب به مفهوم عام کلمه و آمریکا بعنوان شاخص‌ترین نماینده غرب توانسته‌اند چارچوب‌های فکری و سازمانی خود را وجه‌های جهانی ببخشند. فرو ریختن دیوار برلین تنها به علت ملموس بودن متمایز می‌گردد، چرا که جهانی شدن فرایندی است که از مدت‌ها پیش وجود و کارکرد داشته است.

### - «عقلانیت هدفمند» بستر اولیه شکل‌گیری جهانی شدن

ماکس وبر که در تبیین فرایند سرمایه‌داری، بشارت همگامی آن با عقلانی شدن هدفمند جامعه را داد، به بیان این مطلب پرداخت که عقلانیت عینی و فن‌آوری علمی خصلت و طبیعتی خاص دارند که اشاعه آن را باید در رابطه با گسترش سرمایه‌داری جستجو کرد و ویژگی جهانشمول آن خمیرمایه پیروزی استدلال علمی خواهد بود. نظریه پوزیتیویستی وبر بر این مبنا بود که شناخت علمی یگانه شناخت واقعی است و باید جدایی ارزشها را از واقعیات پذیرفت چرا که ارزشها تنها در ارزیابی راهها مصداق می‌یابند و در مورد اهداف باید آنها را به کناری گذاشت. خرد تکنیکی با عقلانیت ابزاری به تدریج و پیوسته خطوط مشی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را تعیین می‌کند. انسان دارای «ذهنی ابزاری»<sup>۳۴</sup> است و به نظر وبر این ذهن ابزاری او را در کنار نهادن اسطوره‌ها و تفکرات غیرمنطقی کمک می‌کند. جهانشمول بودن عقلانیت ابزاری هر چند از نظر بسیاری

«فقط می‌تواند ناشی از نظریه تسلیم باشد»<sup>۳۵</sup> اما مشروعیت و مقبولیت را در جهت فرایند «پندارزدایی» فراهم می‌آورد. سنتها و ویژگی‌های فرهنگی که با معیارهای علمی بیگانه‌اند باید کنار گذاشته شوند. «علم باید بعنوان نیرویی که اقتدار سنت را نابود می‌کند مورد توجه و امعان نظر قرار گیرد»<sup>۳۶</sup> با توجه به اینکه جوامع خارج از محدوده جغرافیایی موسوم به غرب که عمدتاً مشروعیت سرمایه‌داری غربی را پذیرفته‌اند بر اساس ساختارهای سنتی و احساسی عمل می‌کنند، چنانچه بخواهند الزامات سرمایه‌داری از جمله عملکرد عقلایی - کارآیی، محاسبه‌پذیری و پیش‌بینی‌پذیری - را بپذیرند، می‌باید نهادها، کردارها، رفتارها و تجویزات غربی را هم بپذیرند. جوامع سنتی که اکثراً دارای دو ویژگی «الهی» و «نظامی»<sup>۳۷</sup> هستند برای پیاده کردن و گام گذاشتن در راه سرمایه‌داری باید ویژگی‌های علمی و صنعتی را جایگزین آنها کنند. بر اساس منطق وبری، عنصر وحدت‌بخش در عصر مدرن عقلانیت ابزاری است. در چنین چارچوبی، جهانی شدن که حاکمیت علم و صنعت را ارج می‌نهد چیزی نخواهد بود جز سلطه غرب بر کشورهای غیر غربی.

منطق درونی پندارزدایی وبری بر این پیش استوار است که آداب و سنن و ویژگی‌های فرهنگی در متن شرایط تاریخی و اجتماعی خاص خود قابل درک هستند و با توجه به اینکه منطق شکل‌دهنده سرمایه‌داری عقلانیت هدفمند است، پس جایگزین شدن سنن با عقلانیت سرمایه‌داری غیرقابل اجتناب می‌باشد. «چیزهایی را که ما بر اساس وحی و سنت و مرجعیت به آنها اعتقاد داشته باشیم در برخورد با عقل از هم می‌پاشند»<sup>۳۸</sup> استدلال وبر سنگ‌ریزه‌های بستر جهانی شدن را فراهم کرد، چرا که جهانی شدن چیزی نیست جز «هم‌سطح کردن» و این نیز هنگامی امکان‌پذیر است که معیار ارزیابی نه آداب و رسوم بلکه عقلانیت جدا از ارزشها باشد. پیدایش پدیده‌های جدید اجتماعی مانند سرمایه‌داری و نگرش‌های تازه

○ سقوط باستیل در ۱۷۸۹ نمایانگر متنی شدن نهایی چارچوبهای ساختاری و هنجاری برخاسته از رنسانس، اصلاح مذهبی، روشنگری و انقلاب صنعتی در غرب بود، و فرو ریختن دیوار برلین در ۱۹۸۹ نشانه مشروعیت یافتن ساختارها و هنجارهای متنی شده در غرب در سطح جهان تحت لوای جهانی شدن.

یکپارچگی»<sup>۴۰</sup> است حادث نخواهد گشت.

## «جامعه فراصنعتی» بستر ثانوی جهانی شدن

اگر دگرگونی کیفی «سلطه‌های مشروع» را که وبر حرکت از سلطه سنتی به سلطه فرمند و در نهایت سلطه عقلانی - قانونی می‌داند شکل‌دهنده و بستر ساز فرایند جهانی شدن بدانیم، بی‌گمان حرکت از جامعه صنعتی به سوی جامعه فراصنعتی (تقدم تکنولوژی، علم و فرهنگ بر مالکیت خصوصی و تقسیم‌بندی طبقاتی)<sup>۴۱</sup> را باید جهش به سوی تکامل نهایی این فرایند بدانیم. از نقطه نظر دانیل بل جامعه‌شناس معروف آمریکایی، جامعه فراصنعتی دوران حاکمیت با شکوه فن‌آوری و دانش و حکومت فن‌سالاران است؛ ارزش‌های حاکم بر جامعه همانا ارزش‌های حرفه‌ای و تخصصی خواهند بود و در حیطه‌های بنیادین متفاوت یعنی سیاست، اقتصاد و فرهنگ، سامان‌دهی در چارچوب معیارهای فن‌سالارانه انجام خواهد گرفت. «ساختار اجتماعی جامعه حول دانش نظری سازمان‌دهی خواهد گشت و اصل نیرودهنده بگونه‌ای فزاینده در چارچوب نهادهای علمی متمرکز خواهد شد»<sup>۴۲</sup> به گونه‌ای که عرصه تحلیلی سیستم‌ها - عرصه کلان، و عرصه تحلیلی جهان‌زیست - عرصه خرد، با توجه به محوری شدن سازمان‌دهی بر مبنای دانش نظری وجه تمایز و تباین خود را از دست خواهند داد و مبنای ارزیابی واحد پیدا خواهند کرد. در چنین محیطی انسان به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر و «بطور جدایی‌ناپذیر وابسته به تکنولوژی است»<sup>۴۳</sup> دانیل بل به گونه‌ای مبسوط نشان می‌دهد که اندیشه‌های دوران صنعتی نمی‌تواند جوابگوی شرایط تاریخی متحول جدید باشد و این خود متضمن جایگزینی اندیشه‌های کهن با تفکرات جدید است.<sup>۴۴</sup> محوریت دانش نظری در این مقطع تکاملی که از بستر عقلانیت ابزاری وبر برخاسته است نماینده پیروزی قطعی و نهایی سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری که همگام با پندارزدایی و افسون‌زدایی شکل گرفته، در نهایت

فکری مانند استنباط اینجهانی از علت وجودی جامعه، از آن‌رو که مبین واقعیات موجود هستند، نماد وضع تاریخی معینی به‌شمار می‌روند. این میراث‌ها که برآمده از جامعه غربی هستند امروزه زیر لوای جهانی شدن در اقصی نقاط جهان پذیرفته شده‌اند. اما باید در نظر داشت این پدیده‌ها که بازتاب یک وضع تاریخی خاص در غرب هستند در جوامع غیر غربی به جهت اینکه بازتاب واقعیات تاریخی این جوامع نیستند رابطه‌ای مکانیکی با جامعه پیدا می‌کنند که بسیار دور از یک رابطه انداموار است.

جهانی شدن به معنی انتقال ساختارها، نهادها، ارزشها و هنجارهای جوامع غربی است و از آن‌رو که اینها در بستر تحولات و دگرگونیهای تاریخی این جوامع پا گرفته‌اند طبیعتی کاملاً متنی در این جوامع دارند و بخشی از ساخت و بافت جامعه محسوب می‌شوند. «این‌ها [ساختارها، نهادها، ارزشها] پی‌آمدهای عینی هستند که به سازواری و انطباق سیستم [جامعه] کمک می‌کنند».<sup>۴۵</sup> در حالی که در دیگر نقاط دنیا این چارچوب‌ها و ارزشهای انتقال یافته از جوامع غربی سنخیتی با اوضاع تاریخی این کشورها ندارند و هرچند پذیرفته شده‌اند لیکن فاقد خصلت متنی هستند و بدین سبب طبیعت انداموار پیدا نمی‌کنند. جهانی شدن هرچند حاکی از جهانشمول شدن عقلانیت ابزاری وبری در کشورهای سنتی یا در حال گذار است، اما مدرن شدن این جوامع کاملاً مکانیکی و غیرمتنی می‌باشد که این خود دلیل تداوم سلطه غرب و عقب‌ماندگی - ساختاری و هنجاری این کشورهاست. جهانی شدن، تکامل فرایند گسست مدرنیته از سنت را در جوامع غیر غربی به نهایت خواهد رساند اما به جهت اینکه حاصل موقعیت اجتماعی، تاریخی و شعور جمعی این جوامع در مفهوم وبری آن (فاعلان معقول) نیست، تنها به تغییر قواعد بازی منجر خواهد شد بدون اینکه قالب‌های کلی دگرگونی ساختاری یا ارزشی پیدا کنند، زیرا نیروهای غیرعقلانی همچنان ارزش‌ها را تحت کنترل دارند. بنابراین یکپارچگی «منطقی معنا دار که غایی‌ترین شکل

○ نظریه پوزیتیویستی  
وبر بر این مبنا بود که  
شناخت علمی یگانه  
شناخت واقعی است و باید  
جدایی ارزشها از واقعیات را  
پذیرفت زیرا ارزشها تنها در  
ارزیابی راهها مصداق  
می‌یابند و در مورد اهداف  
باید آنها را کنار گذاشت.

موفق شده بر بحرانهای مشروعیت و عقلانیت که تهدیدکننده بنیادین تمامی نظام‌هاست غلبه کند و بدین گونه خود تحقق بخشی را از طریق محدودیت نقش و قدرت نخبگان و تهی‌دستان در قبال طبقه متوسط امکان‌پذیر گرداند.<sup>۴۵</sup> در چنین محیطی که بر محوریت دانش استوار است، به گفته فوکو، «تحلیل صعودی از قدرت» جایگزین «تحلیل نزولی از قدرت»<sup>۴۶</sup> می‌گردد که بازتاب حاکمیت بلامنزاع تفکر علمی و عقلانی است.

در جامعه فراصنعتی، قدرت برعکس دوران ماقبل صنعتی و صنعتی که دارای طبیعت منع‌کننده است، در پرتو تکامل عقلانی و انسانی سرمایه‌داری ماهیت خلاق پیدا می‌کند. نظم اجتماعی در جامعه صنعتی از طریق پیوند «قدرت نهادی» و «قدرت اقتصادی» حادث می‌شود. قدرت نهادی از راه قوانین، ضوابط و مقررات وضع شده بوسیله دستگاه سیاسی اعمال می‌شود. این دولت است که از طریق مقررات و قوانین «حیطه فعالیت افراد دیگر را شکل و ساختار می‌دهد».<sup>۴۷</sup> قدرت اقتصادی از راه سیستم طبقاتی و ابزارهای اقتصادی به دست می‌آید. این طبقه است که تعیین‌کننده موقعیت اجتماعی و رفتار و اعمال فرد می‌باشد. بنابر استدلال میشل فوکو، در جامعه فراصنعتی سامان‌دهی اجتماعی بیش از آنکه بازتاب قدرت نهادی و قدرت اقتصادی باشد ناشی از قدرت ذهنی خود - نظم‌دهی است به این مفهوم که انسانها بیشتر به صورت داوطلبانه نظم و مقررات حاکم بر جامعه را پذیرا می‌شوند. طبقه اقتصادی و ضوابط و مقررات دولتی نقش محدودتری در تعیین رفتارهای اجتماعی دارد. انسانها در درون خود به عقل‌گرایی متوسل می‌شوند و بدون اینکه نهادی آنها را ملزم سازد خود به این نتیجه می‌رسند که بعضی فعالیت‌ها و اعمال عقلانی است و باید انجام گیرد. این قدرت درونی است که نظم را به وجود می‌آورد. مردم به‌خاطر منفعت و لذت خودشان، از طریق خود - انضباطی و فارغ از ترس از دولت یا وابستگی‌های طبقاتی سامان‌دهی اجتماعی را پذیرا می‌شوند. قدرت نهادی و قدرت اقتصادی

که در دولت و طبقه متبلور می‌شود عوامل اصلی شکل‌دهنده رفتار در یک جامعه فراصنعتی نیست بلکه پذیرش نظم حاکم و کردار و رفتار مردم بر مبنای خودآگاهی است. در چنین محیطی «راهکارهای تشخیص درست از نادرست و چگونگی اداره خود و دیگران» برخاسته از قدرت ذهنی و درونی است.

زمانی که از جهانی شدن سخن می‌گوییم، در واقع به انتقال ویژگی‌های جامعه فراصنعتی به‌خارج از محدوده جغرافیایی غرب و جهانشمولی ساختارها و اندیشه‌های دوره تاریخی فراصنعتی نظر داریم. جهانی شدن در رابطه با اشاعه چارچوب‌های فکری و مادی جامعه فراصنعتی در کشورهای غیرغربی در واقع فرایند تسلط غرب را که با اشاعه عقلانیت ابزاری شکل گرفته به‌سوی تکامل سوق خواهد داد. اکثر کشورهای غیرغربی از نظر شرایط تاریخی خواه از بعد ارزشی و خواه از بعد مادی براساس خوشبینانه‌ترین ارزیابی‌ها، در حال تجربه کردن شرایط کشورهای اروپایی در اوایل قرن نوزدهم یعنی دوران آغازین انقلاب صنعتی هستند. مشغله اصلی مردم این کشورها تأمین معیشت است، یعنی تأمین حداقل زندگی. اکثر مردم کشورهای غیرغربی امروزه با مشکلات اوایل دوران صنعتی دست به‌گریبانند؛ درحالی‌که دلمشغولی اصلی مردم در غرب زیباتر ساختن زندگی و حمایت از حیواناتی است که نسلشان در حال انقراض است. در اکثر کشورهای غیرغربی که بسیاری از مردم با درآمد کمتر از ۴۰۰ دلار در سال زندگی می‌کنند،<sup>۴۸</sup> بقاء هدف غایی است. منطق حاکم بر مناسبات و روابط اجتماعی در سایه فقر فزاینده و ناپیدایی فرهیختگی فرهنگی این است که «زور ایجاد حق می‌کند».<sup>۴۹</sup> در غرب تصویر زندگی کاملاً برعکس است و جوامع در مداری یکسره متفاوت با کشورهای غیرغربی در حرکت است. «یک پنجم جمعیت جهان که در کشورهای پیشرفته زندگی می‌کنند حدود ۸۶ درصد تولید ناخالص جهان را و ۸۲ درصد صادرات جهان و ۶۸ درصد سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را در

○ براساس منطق  
وبری، عنصر  
وحدت بخش در عصر  
مدرن عقلانیت ابزاری  
است. در چنین  
چارچوبی، جهانی شدن  
که حاکمیت علم و صنعت  
را ارج می‌نهد، چیزی  
نخواهد بود جز سلطه غرب  
بر کشورهای غیرغربی.

کر مه‌های خاکی پرزادوولد»<sup>۵۵</sup> نیستند چگونه می‌توان انتظار داشت جهانی شدن به مفهوم نگرش فراصنعتی به واقعیات عینی، توجه به معیارهای فراصنعتی برای ارزیابی واقعیات، وجود یکپارچگی افقی - همسویی ذهنی حکام و حکومت‌شوندگان - در کنار یکپارچگی عمودی و مشروعیت حاکمیت دولت بعنوان «یک واقعیت ساخته شده»<sup>۵۶</sup> امکان تبلور یابد؟

جهانی شدن بی‌گمان به نهادینه شدن و ریشه دواندن و مشروعیت یافتن سلطه و استیلای غرب بویژه آمریکا منجر خواهد شد، زیرا ساختارهای مخالف - نهضت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی - در بیشتر کشورهای غیر غربی به علت ناهمگون بودن اصول اخلاقی و حقوق طبیعی با سیستم حاکم بر کشور که از نظر هگل «عالی‌ترین نظام اجتماعی»<sup>۵۷</sup> است امکان نخواهند یافت که «پیش‌فرض‌ها را مورد شک و سؤال قرار دهند»<sup>۵۸</sup> و چنانچه پیش‌فرض‌ها به چالش گرفته نشود و عقلانیت انتقادی فرصت ابراز وجود نیابد وضع بحرانی و وابستگی کشورهای غیر غربی به شکلی شدیدتر تداوم و استمرار خواهد یافت.

### - «پایان تاریخ»: مرحله نهایی جهانی شدن

تحلیل تئوریک فرایندی که موسوم به جهانی شدن است بعنوان یک پدیده غیرقابل اجتناب به گونه‌ای بسیار ملموس و سیستماتیک بوسیله فرانسیس فوکویاما نویسنده آمریکایی در سال ۱۹۸۹ در مجله National Interest که پایگاه روشنفکران محافظه کار است و سپس به گونه‌ای مبسوط‌تر در ۱۹۹۲ در کتاب پایان تاریخ و آخرین انسان<sup>۵۹</sup> صورت پذیرفته است. او هم‌سو با نظرات ماکس وبر و دانیل بل، عقل‌گرایی را در غایی‌ترین شکل آن به تصویر کشید و استدلال کرد که همه چیز را می‌شود پیش‌بینی و از قبل برنامه‌ریزی کرد و اینکه ارزشهای متکثر رقیب بر پایه منطقی تاریخ باید نفی شده تلقی گردد. اصولاً باید آگاه بود که در غرب بسیاری بر این اعتقاد بوده‌اند و هستند که

ید اختیار دارند»<sup>۵۰</sup> براساس آمارهای منتشر شده از سوی اداره آمار آمریکا ۴۱ درصد خانواده‌های فقیر آن کشور مسکنی در اختیار دارند که بطور متوسط ۳ اتاق دارد و ۷۰ درصد خانواده‌های فقیر صاحب خودرو هستند و ۲۷ درصد آنها بیش از یک خودرو در اختیار دارند. میانگین فضایی که یک فقیر در آمریکا برای زندگی در اختیار دارد ۴۰۰ درصد بیش از یک نفر روسی است<sup>۵۱</sup> و در روسیه خط فقر ۳۴ دلار در ماه است و ۴۴ میلیون نفر روس زیر خط فقر زندگی می‌کنند در حالی که خط فقر در آمریکا ۱۰۰۰ دلار در ماه است.<sup>۵۲</sup>

جهانی شدن در واقع به مفهوم اشاعه و تثبیت بنیادهای اخلاقی، ارزش‌ها و ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جوامع فراصنعتی غربی در کشورهای است که از بسیاری جهات چه ساختاری و چه ارزشی چند سده از جوامع غربی دور هستند. در این کشورها حداقل ۱/۵ میلیارد نفر با درآمد کمتر از یک دلار در روز<sup>۵۳</sup> زندگی محقر خود را ادامه می‌دهند. چگونه می‌توان انتظار داشت که اندیشه‌ها و ذهنیت فراصنعتی با شرایط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی کشورهای شرقی سنخیت داشته باشد؟ وجود جامعه انداموار و پویا و فرهنگ زنده مستلزم این است که مناسبات اجتماعی همبستر با تحولات تاریخی باشد، چرا که پویایی اجتماعی، توسعه سیاسی، رشد اقتصادی و «آزادی نه محصول غریزه که محصول مناسبات اجتماعی است»<sup>۵۴</sup> بسیاری از کشورهای غیر غربی امروزه با مشکلات و معضلاتی روبرو هستند که کشورهای غربی چند قرن قبل با آنها روبرو شده و بر آنها غلبه کرده‌اند. مشکلات معیشتی، عدم توافق اولیه در مورد تعریف مفاهیمی از قبیل آزادی، حقوق، عدالت و حاکمیت سیاسی که غرب در دوران قبل از صنعتی شدن و اوایل صنعتی شدن با آنها روبرو بود، امروزه جزو عوامل تشنج و بحران‌آفرین در کشورهای غیر غربی است و پاسخ درستی برای آنها وجود ندارد. حال در این کشورها که بسیاری از آنها به تعبیری چیزی جز «توده‌ای از

○ استدلال وبر  
سنگریزه‌های بستر جهانی شدن را فراهم کرد، چرا که جهانی شدن چیزی نیست جز «هم‌سطح کردن»، و این نیز هنگامی امکان‌پذیر است که معیار ارزیابی نه آداب و رسوم بلکه عقلانیت جدا از ارزش‌ها باشد.

تاریخ بشری یا مجموعه‌ای از «وقایعی که در تمام احيان به يك معلول می انجامد»<sup>۶۰</sup> چیزی نیست جز اجتناب‌ناپذیر بودن برپایی اصول آزادی (آزادی بیرونی و آزادی درونی)<sup>۶۱</sup> و برابری («برابری منصفانه فرصت‌ها...») «فرصت‌ها برای دستیابی به موقعیت اجتماعی مطلوب باید در نظام اجتماعی چنان توزیع شده باشد که فرصت‌ها را برای نابرخوردارترین طبقه پیشینه کند»<sup>۶۲</sup> که تجسم دموکراسی لیبرال به مفهوم مشروعیت چارچوب «سلطه چندگانه»<sup>۶۳</sup> می‌باشد. دموکراسی لیبرال در واقع شکل‌بندی نهایی سنتز گزاره‌های بنیادین دوره اسطوره‌ای، دوره محوری و دوره پس از محوری است.<sup>۶۴</sup> فوکویاما دموکراسی لیبرال را شکل نهایی حکومت بشری قلمداد می‌کند، به این معنا که از نظر ایدئولوژیک چون خطوط گسل از میان رفته‌اند سرچشمه فرضیه‌های کارآمد (شیوه‌های نگرش به جهان) برای ارزیابی پدیده‌ها، فقط و فقط می‌تواند براساس کلیت ارزش دموکراسی لیبرال باشد. نظریه پایان تاریخ فوکویاما مانند هر نظریه دیگری دارای ابعاد چهارگانه شناختی (شیوه‌ای از تثبیت معرفت درباره دنیای اجتماعی)، عاطفی (تأثیر تجارب و احساسات شخصی)، بازاندیشی (انعکاس آنچه در جهان خارج روی می‌دهد)، و هنجاری (مفروضات درباره اینکه چگونه باید بود) است.<sup>۶۵</sup> اما کاملاً واضح است که انعکاس آنچه در دهه‌های اخیر در جهان روی داده باعث گردیده است که بعد بازاندیشی تأثیر فراوانی در تدوین این نظریه داشته باشد. غرب در دهه‌های گذشته در همه حیطه‌ها ظرفیت فزاینده خود را برای تحوّل و ترقی به نمایش گذاشته است. غرب در زمینه‌های ارائه کالای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یعنی رفاه اقتصادی، ثبات سیاسی، تحرک اجتماعی و آفرینش‌های فرهنگی نشان داده است که از قابلیت‌ها و توانایی‌های بلامنازع برخوردار است. کیفیت و کمیت این کالاها به گونه‌ای است که امکانی برای رقابت چه در سطح منطقه‌ای و چه در سطح جهانی برای کشورهای غیر غربی نیست. این

رهبری بلامنازع در همه حیطه‌ها که بازتاب آن مقبولیت کالاهای غربی است، این نظریه را سخت قوت می‌بخشد که دیگر مباحثات برسر این نخواهد بود که آیا ارزش‌ها و نهادهای غربی بهتر است یا هنجارها و بنیادهای غیر غربی، بلکه مباحثات و تضاد از این به بعد در این چارچوب خواهد بود که چگونه می‌توان نهادها و ارزشهایی را که غرب مبلّغ آن است به گونه‌ای مطلوب‌تر و مؤثرتر پیاده کرد.

نظریه پایان تاریخ در واقع بیان نظریه مشروعیت الگوها، اندیشه‌ها، برداشتها، کردارها و ساختارهای غربی در اقصی نقاط جهان است. مطلوبیت جهانی کالاهای غربی در حیطه‌های گوناگون بازگوکننده این واقعیت است که کشورهای غیرغربی نتوانسته‌اند به مردم کشورهای خود کالاهایی ارائه کنند که امکان رقابت با کالاهای غربی را چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی داشته باشند. توانایی‌های علمی، صنعتی و اقتصادی سبب گشته که ایدئولوژی غربی امکان اشاعه و تثبیت خود را در کشورهای غیرغربی به دست آورد، زیرا کیفیت و کمیت غیررقابتی کالاهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی غیرغربی این نگرش را در بین مردم کشورهای غیرغربی رواج داده است که محققاً توانایی تولید کالاهای مطلوب و با کیفیت خوب ناشی از متمایز بودن و برتر بودن ارزش‌ها و نهادهای غربی است. با توجه به این واقعیات است که عقاید و قواعد سنتی حاکم در شرق در معرض شک و تردید قرار گرفته و ایدئولوژی سرمایه‌داری لیبرال دموکراسی به علت نمایش توانایی در تولید کالاهای متنوع به صورت الگو برای مردم غیرغربی درآمده است.

مفروضات و پیشداوریهای مبتنی بر عقاید و قواعد سنتی به علت ناکارایی در زمینه‌های اقتصادی (فقر گسترده در میان کشورهای غیرغربی با بدهی نزدیک به ۲ میلیارد دلار)،<sup>۶۶</sup> سیاسی (فقدان حقوق مدنی؛ چه شرایط سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در اکثر کشورهای غیرغربی مناسب دموکراسی لیبرال نیست)،<sup>۶۷</sup> اجتماعی (تبیین اسطوره‌ای جامعه به علت تضاد

### ○ جهانی شدن، تکامل

فرایند گسست مدرنیته از سنت رادر جوامع غیر غربی به نهایت خواهد رساند اما از آن رو که حاصل موقعیت اجتماعی، تاریخی و شعور جمعی این جوامع در مفهوم وبری آن نیست، تنها به تغییر قواعد بازی منجر خواهد شد بی آنکه قالبهای کلی دگرگونی ساختاری یا ارزشی پیدا کنند.



○ در بسیاری از کشورها که اکثریت مردم با درآمدی ناچیز زندگی می‌کنند، بقاء هدف غایی است و منطق حاکم بر مناسبات و روابط اجتماعی در سایه فقر فزاینده و ناپیدایی فرهیختگی فرهنگی این است که زور ایجاد حق می‌کند.

آشکارا اعتقادات و تجارب حسّی،<sup>۶۸</sup> این فرصت را فراهم آورده که چارچوب‌های فکری غرب به شکل ایدئولوژی حاکم جلوه‌گر شود به نحوی که مبانی تحلیل و ارزیابی را در زمینه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی در کشورهای غیر غربی به خود اختصاص دهد. حاکمیت مقتدرانه ارزشهای سرمایه‌داری لیبرال دموکراسی به این جهت است که مفاهیم، عقاید و قواعد سنتی با اوضاع و احوال تاریخی در کشورهای غیر غربی هم‌تراز نیست زیرا پر واضح است که «ایدئولوژی هنگامی شکوفا می‌شود که عقاید و قواعد زندگی در کشورهای غیر غربی از محتوای خود تهی شود و مورد سؤال قرار گیرد.»<sup>۶۹</sup> تهی شدن عقاید از محتوای خود زمینه‌ساز سلطه فرهنگی کشورهایی است که کالاهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آنها مطلوبیت دارد و این مطلوبیت سبب می‌شود که مردم به گونه‌ای منطقی و عقلایی به این نتیجه برسند که وجود یک بستر فرهنگی پویا و انداموار پیش نیاز تولید و عرضه این کالاها است. و این جاست که ایدئولوژی لیبرال دموکراسی در کشورهای غیر غربی مقبولیت همگانی می‌یابد چرا که تولید فرهنگی نیازمند وجود همزمان فرایندهای فعالیت‌های تخریب و آفرینش است، لیکن جای افسوس است که در شرق، آفرینش فرصت کمتری برای خودنمایی دارد.

نظریه «پایان تاریخ» در واقع تبیین‌کننده پیروزی جهانی طرز تفکر، اندیشه، استدلال و پیش‌گامی غربی است. بر پایه این نظریه، جهانشمول شدن هنجارها و ارزش‌های غربی در شرایطی که از نقطه نظر اقتصادی همه کشورهای، به استثنای کره شمالی، سرمایه‌داری را بعنوان تنها راه توسعه اقتصادی پذیرفته‌اند و از نظر سیاسی اکثریت قریب به اتفاق کشورها پذیرفته‌اند که میزان رأی مردم است، موجه و منطقی جلوه می‌کند، چه فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی در بستر فرهنگی متناسب شکل و تداوم می‌یابد. پیروزی لیبرال دموکراسی در واقع بیان این واقعیت است که چارچوب‌های فرهنگی غرب توانسته است در کنار روش‌های اقتصادی

سرمایه‌داری و شیوه و ابزارهای سیاسی دموکراتیک حضور مؤثر داشته باشد. جهانی شدن نشانگر یکپارچگی در همه زمینه‌هاست و این یعنی اینکه به دنبال استانداردسازی اقتصاد و سیاست در کشورهای غیر غربی که به علت فقدان سرمایه صنعتی و سرمایه سیاسی حادث می‌شود، این کشورها از سرمایه فرهنگی بومی هم تهی می‌گردند. سلطه سیاسی و اقتصادی را می‌شود به چالش گرفت، اما هنگامی که فرهنگ غربی مبنای خودنگری و جهان‌نگری مردم کشورهای غیر غربی قرار گرفت گواه بر نهادینه شدن سلطه است. به گفته فوکویاما به پایان تاریخ رسیده‌ایم چرا که معیارهای ارزشی غرب مأخذ معناسازی در جوامع غیر غربی قرار گرفته و پر واضح است که توانایی در عینیت بخشیدن به معانی غایت و نهایت سلطه می‌باشد. فرهنگی نهادینه می‌شود که نخبگان و توده‌ها هر دو، هر چند به درجات متفاوت، ارزشهای آن را پذیرا شوند. جهانی شدن به مفهوم مطلوبیت کالاهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زمانی امکان‌پذیر است که ارزشهای غربی در میان توده‌ها و نخبگان مشروعیت و مطلوبیت بیابد. امروزه این فرهنگ غربی است که ارزشهای حاکم بر «روشن‌نگری هدایت شده از بالا» و «روشن‌نگری از پائین»<sup>۷۰</sup> را در بسیاری از کشورهای غیر غربی شکل، جهت و عینیت می‌دهد. ارزشهای فرهنگ غربی است که ابزار تصویرگری جهان در میان توده‌ها و نخبگان گشته و آنچه را «هست» و آنچه را «باید باشد» یعنی اجزای «توصیفی» و اجزای «تجویدی» تفکرات<sup>۷۱</sup> سیاسی حاکم در کشورهای غیر غربی را شکل می‌دهد.

وقتی از فرهنگ صحبت می‌کنیم باید توجه داشت که به هر دو بُعد اومانستی یعنی فرهنگ بعنوان خلاقیت: «فرا گرفتن بهترین اندیشه‌ها»،<sup>۷۲</sup> و جامعه‌شناسانه آن یعنی راه و رسم زندگی: «تمامی فعالیت‌های مشخص و دلبستگی‌های مردم»،<sup>۷۳</sup> نظر داریم. پس این فرهنگ است که تعیین‌کننده هویت انسان (کی هستم)، تعیین‌کننده جهان‌بینی انسان (اطراف را چگونه ارزیابی کنیم)،

و تعیین کننده کردار انسان (چه کار باید بکنیم) است.

وقتی فوکویاما از پایان تاریخ در قالب پیروزی لیبرال دموکراسی صحبت می کند در واقع تأکید بر این دارد که فرهنگ غرب، در قالب ایدئولوژی لیبرالیسم، بلامنزاع گشته و بر این گمان است که مردم کشورهای غیر غربی اکثراً بدین علت که مجموعه اعتقادات و باورهای آنها که بر یک رشته پیشداوری استوار بوده به بن بست رسیده است در پی جایگزین به ارزشهای غربی روی می آورند. این پدیده سرآغاز نهادینه شدن سلطه غرب می شود، چه روی آوردن مردم به مفهوم فراگیری فرهنگ غرب در هر دو حیطه پذیرش و تداوم است یعنی هم به ارزشهای غربی ایمان می آورند و هم اینکه براساس آن عمل می کنند. در حیطه پذیرش، چارچوبها، تفسیرها و جهت گیریها ماهیتی ذهنی دارد. در این حیطه عملکرد فرهنگ نه براساس حقیقت بلکه براساس ایمان است و احساسات آن را شکل می دهد. حیطه تداوم، نمایشگر ماهیت عینی فرهنگ است و در این حیطه به جنبه عملکردی فرهنگ توجه می شود.

ارزیابی هر فرهنگ در جهت تعیین دارا بودن توان رقابت و پویایی متکی به بازتاب های مادی آن فرهنگ می باشد: بازتاب سیاسی بیانگر چگونگی ساختار رابطه حکومت و مردم، بازتاب اقتصادی نشانگر سطح رفاه و نسبت بهره‌وری از امکانات رفاهی، و بازتاب اجتماعی نشان دهنده میزان انداموارگی و بافتی بودن هنجارهاست. فرهنگی فرصت تداوم و اقتدار پیدا می کند که مطلوبیت بازتاب های مادی آن بدیهی باشد زیرا در این صورت است که پذیرش حالت اکتسابی خود را از دست می دهد و ماهیت بنامی «بیشترین مطلوبیت» پیدا می کند. جهانی شدن، بیانگر سلطه فرهنگی غرب به شکل ایمان به آن و عمل براساس آن است. بدین ترتیب عمومیت یافتن محصولات فرهنگی غرب در کنار کالاهای سیاسی و اقتصادی شکلی بسیار طبیعی پیدا می کند به گونه‌ای که بخشی از متن جامعه محسوب می شود و این سبب خواهد گردید که

تاریخ جهان براساس تجارب تاریخی غرب توصیف و تحلیل شود به این معنا که «اساساً برداشت، استنباط و تحلیل [نژاد] سفید و جهان اول [غرب] از موضوعات ملاک قرار گیرد.»<sup>۷۴</sup> چون موارد زیر در کشورهای غیر غربی مشروعیت و اقتدار می یابد:

- نظریه‌های هستی شناختی و معرفت شناختی غربی؛
- ارزشهای غربی؛
- الگوهای اخلاقی غربی؛
- خردورزی و عقلانیت به گونه غربی آن؛
- نوآوریهای علمی - فن آوری غربی؛
- فرهنگ سیاسی غرب.

جهانی شدن، نظریه نسبیت فرهنگی را که بر همتراز بودن فرهنگ‌های متفاوت استوار است کاملاً منتفی می سازد. البته باید به این نکته توجه داشت که هرچند بسیاری از متفکران عصر روشنگری و بسیاری از جامعه‌شناسان غربی نسبیت فرهنگی را (فلسفه‌ای که ارزش‌هایی را که بر مبنای آن هر جامعه‌ای زندگی خود را بنا نهاده به رسمیت می شناسد)،<sup>۷۵</sup> اساس تکامل تمدن بشری دانسته‌اند، لیکن تنها در «بعد توصیفی» بوده که این نسبیت را مطرح کرده‌اند و آن را در «بعد تحلیلی» امکان پذیر نمی دانند. غرب می پذیرد که تنوع سنن و اعتقادات اخلاقی و آیین‌های بومی وجود دارد، اما استدلال می کند که ارزیابی‌های اخلاقی و قضاوت‌های ارزشی می‌بایست نه در متن فرهنگی - اجتماعی جوامعی که وقایع در آن حادث شده بلکه در بستر فرهنگی جوامع غربی انجام پذیرد.<sup>۷۶</sup> با توجه به عدم پذیرش نسبیت فرهنگی در بعد تحلیلی آن است که غرب نظامیان صرب را که در جنگ به کشتار مسلمانان و کرواتها دست زدند در دادگاههای بین‌المللی جنایات جنگی به محاکمه می کشد لیکن نظامیان آمریکایی را که در می‌لای ویتنام به کشتار غیرنظامیان پرداختند به دادگاههای جنگی بین‌المللی معرفی نکرده است. از دیدگاه خود - محوری غربی این باور وجود دارد که «بین حقوق و ذیحق بودن فاصله‌ای وجود دارد که پرشدنی نیست.»<sup>۷۷</sup>

○ جهانی شدن در واقع به معنای اشاعه و تشبیت بنیادهای اخلاقی، ارزشی و ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جوامع فراصنعتی غربی در کشورهایی است که از بسیاری جهات، چه ساختاری و چه ارزشی، چند سده از جوامع غربی دور هستند.

ثقل اخلاقی خود را دارد که متفاوت از بقیه است و خوشبختی در همین است»<sup>۸۱</sup> با واقعیات امروزی به هیچ وجه همخوان نیست.

## - پایان سخن

سقوط دیوار برلین، دعوی کاسترو مبنی بر این که حضرت مسیح هم به مانند او یک کمونیست بوده، نیاز به برگزاری انتخابات برای نشستن بشاراسد به جای پدرش، اعلام دولت ترکیه در خصوص غیرقانونی بودن ذبح حیوانات برای مراسم قربانی در ادارات دولتی بعنوان یکی از شروط ملحق شدن به جامعه اروپا و تقاضای عربستان برای الحاق به کمیسیون حقوق زنان در سازمان ملل مبین این است که غرب توانسته است به مردم کشورهای غیرغربی بقبولاند که کالاهای بهتر اقتصادی، کالاهای مطلوب تر سیاسی، کالاهای انسانی تر اجتماعی و ارزشهای سرگرم کننده تر فرهنگی تولید می کند. جهانی شدن به معنی تسلط و گسترده دگی دامنه نفوذ غرب در همه زمینه هاست. پایان تاریخ بعنوان یک نظریه جز این چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ برخلاف نظر سی. رایت میلز «در این دوران همه چشم اندازهای تاریخی ای که مشخصه فرهنگ غربی بوده است»<sup>۸۲</sup> دارای اعتبار است. به اطراف خود نگاه کنیم تا گستردگی و عمق آن را دریابیم.

## کتاب شناسی

۱. بنگرید به: Hobsbawm, E.J. (1962) *The Age of Revolution, 1784-1848*. New York: New American Library.
۲. راسل، برتراند، تاریخ فلسفه غرب، جلد دوم، ترجمه نجف دریابندری، تهران، انتشارات کتاب پرواز، ۱۳۷۳، ص ۸۲۳.
۳. بی تیلر، ای. جی. عظمت و انحطاط اروپا، ترجمه هرمز عبداللّهی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰، ص ۱۷.
۴. رندال، هرمن، سیر تکامل عقل نوین، جلد دوم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶، ص ۵۱۲.

با توجه به بنیادهای ارزشی غرب در فرایند جهانی شدن (یکپارچگی ارزشی)، غرب برای از میان بردن تفاوت ها و گونه گونیه متوسل به قوه قهریه نخواهد شد، بلکه از طریق «انتخاب ابعاد تفاوتها»<sup>۷۸</sup> آن گونه گونیه های بومی و محلی را که تحکیم کننده استیلای غرب است اشاعه می دهد و تمایزاتی را که استیلای غرب را به چالش می کشد آماج مشروعیت زدایی قرار می دهد زیرا فرهنگ در عین اینکه مبنای ارتباط افراد در یک گروه، جامعه یا جهان است در ضمن ابزار کنترل و تسلط یک بخش از همان گروه یا جامعه در جهان است. پس در واقع کسانی هم که از افول چیرگی غرب صحبت می کنند بر یکپارچگی جهانی تأکید دارند. افول از نظر آنان ناشی از کاهش نفوذ نهادهایی نیست که برای نخستین بار در غرب پدید آمده، بلکه برعکس نتیجه گسترش این نهادهاست.<sup>۷۹</sup>

نظریه پایان تاریخ از این جهت بیش از دیگر نظریه ها درباره تفوق غرب مجاب کننده می نماید که برتری های کمی و کیفی کالاهای مادی غرب را مطرح نساخته بلکه نگاه را متوجه برتری در زمینه ذهنی کرده است: غرب موفق شده است هم بر ساختار و هم بر فرایند هویت انسانهای غیر غربی اثر بگذارد؛ یعنی هم تجارب انسان شرقی و هم افکار او خاستگاه غربی می یابد. «هویت... هم ساختار است که دربرگیرنده محتوای سازمان یافته تجربه می باشد و هم فرایند است که به افکار و احساسات و اعمال انسان نظم می دهد.»<sup>۸۰</sup> از این منظر، جهانی شدن تکامل طبیعی و عقلانی پیامدهای رنسانس، اصلاح دینی، روشنگری و انقلاب صنعتی در غرب است. این پیامدها در غرب به شکل رفاه اقتصادی، آزادی سیاسی، برابری اجتماعی و آفرینش های فرهنگی جلوه گر گشته است. مشروعیت یافتن مفروضات اقتصادی، نگرش های سیاسی، تحلیل های اجتماعی و معانی فرهنگی غرب در کشورهای غیر غربی که امروزه از آن بعنوان جهانی شدن نام می بریم در متن غلبه همه جانبه فرهنگی غرب در حال انجام شدن است. این فکر که «هر ملتی مرکز

○ تولید فرهنگی  
نیازمند وجود همزمان  
فرایند فعالیت های تخریب و  
آفرینش است، اما افسوس  
که در شرق آفرینش مجال  
کمتری برای خودنمایی  
دارد.

○ سلطه سیاسی و اقتصادی رami شود به چالش گرفت، اما هنگامی که جوامع غیر غربی از سرمایه فرهنگی بومی تهی شوند و فرهنگ غربی مبنای خودنگری و جهان‌نگری مردم کشورهای غیر غربی قرار گیرد، می‌توان گفت که سلطه نهادینه شده است.

۵. کندی، پال، ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ، ترجمه. م. قائد. ناصر موقیان و اکبر تیریزی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱، ص ۶۴.
۶. ویر، ماکس، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۱۹۲.
۷. بنگرید به: Marshall, T. H. (1964) **Class, Citizenship and Social Development**. New York: Doubleday.
۸. مایر، پی‌یر، رشد اقتصادی، ترجمه علی محمد فاطمی قمی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۵۷.
۹. هایلیروند، رابرتسال، سرمایه‌داری در قرن بیست و یکم، ترجمه احمد شهما، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶، ص ۳۲.
10. Dishman, Robert. B. (1971) **Burke and Paine: On Revolution and the Rights of Man**. New York: Charles Scribner's Son, p.265.
11. Mannheim, K. (1954) **Ideology and Utopia**. London: Routledge and Kegan. p. 76.
12. Russell, Bertrand. (1970) **Education and the Social Order**. London: Unwin Books, pp.138-39.
۱۳. پلامناتس، جان، ایده‌تولوژی، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۴۹.
14. Baumer, Franklin Levan. ed. (1978) **Main Currents of Western Thought**. New Haven: Yale University, p. 103.
۱۵. راسل، برتراند. تاریخ فلسفه غرب، جلد دوم، ص ۶۹۵.
۱۶. آربلاستر، آتونوی. ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸، ص ۱۷۲.
17. Frisby, David and Derek Sayer. (1986) **Society**. London: Tavistock Publications, p. 46.
۱۸. اشتن، ت. س، انقلاب صنعتی، ترجمه احمد تَدین، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵، ص ۳۲.
۱۹. روسو، پی‌یر، تاریخ صنایع و اختراعات، ترجمه حسن صفاری، تهران، انتشارات کتابهای جیبی، ۱۳۶۶، ص ۲۴۰.
20. Parsons, Talcott, ed. (1965) **Theories of Society**. New York: The Free Press, p. 58.
۲۱. بشیریه، حسین، دولت عقل، تهران انتشارات مؤسسه نشر علوم نوین، ۱۳۷۴، ص ۴۰.
22. Weber, Max. (1948) **Essays in Sociology**. Translated by H.H- Gerth and C. Wright Mills. London: Routledge and Kegan Paul, p.215.
23. Kant, I. (1983) **Perpetual Peace and other Essays**, Translated by T. Humphrey. Indianapolis: Hackett, p. 46.
۲۴. بنگرید به: Rostow, Walt, W. (1960) **The Stages of Economic Growth: A Non - Communist Manifesto**. Cambridge: Cambridge University Press.
۲۵. مگی، براین، فلاسفه بزرگ: آشنایی با فلسفه غرب. ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷، ص ۲۳۹.
۲۶. بنگرید به: Habermas, Jürgen. (1984) **The Theory of Communicative Action**, Vol. 1. Boston: Beacon.
۲۷. هیل، کریستوفر، انقلاب انگلستان، ترجمه علی کشتگر، تهران، انتشارات روزبهی، ۱۳۵۷، ص ۱۵.
28. Madgic, Robert. F. etal. (1971) **The American Experience: A Study of Themes and Issues in American History**. Menol Park, C.A.: Addison - Wesley Company, p. 48.
۲۹. ماله، آلبر، وایزاک، ژول، تاریخ قرن هیجدهم و انقلاب کبیر فرانسه و امپراتوری ناپلئون، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات کتابهای جیبی، ۱۳۶۲، ص ۷۰۸.
۳۰. دارندرف، رالف، انسان اجتماعی، ترجمه غلامرضا خدیوی، تهران، انتشارات آگه، ۱۳۷۷، ص ۵۵.

- New York: Free Press.
45. Lipset, Seymour, Martin. (1963) **Political Man: The Social Bases of Politics**. New York: Anchor, p. 49.
۴۶. چاندوک، نیرا. جامعه‌مدنی و دولت: کاوشهایی در نظریه‌ی سیاسی، ترجمه‌فريدون فاطمی و وحید بزرگی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۵۶.
47. Foucault, Michel. (1991) "Questions of Method" in the **Foucault Effect**, ed. G. Burchellic, C. Gordon and P. Miller. London: Harvester Wheatsheaf, p. 82.
۴۸. ژرژ، پی‌یر، جغرافیای نابرابری: توزیع نابرابر ثروت و امکانات در کشورهای پیشرفته و در حال توسعه، ترجمه‌مهدی پرهام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۵۱.
۴۹. هیوز، استیوارت، هجرت اندیشه‌ی اجتماعی، ترجمه‌عزت‌الله فولادوند، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۸، ص ۸۶.
50. **Iran News**, July 13. 1999. p.11.
۵۱. روزنامه‌آریا، ۴ مهر ۱۳۷۷، ص ۱۴.
۵۲. روزنامه‌ایران، ۳ آذر ۱۳۷۷، ص آخر.
۵۳. روزنامه سلام، ۳ آبان ۱۳۷۷، ص ۴.
54. Caudwell, Christopher. (1972) **Studies in Dying Culture**. New York: Monthly Review Press, p.XXI.
55. Hoggart, Richard. (1973) **Speaking to Each other**, Vol. 1. Harmonds Worth: Penguin, p. 239.
۵۶. پوجی، جانفرانکو، تکوین دولت مدرن، ترجمه‌ی بهزادباشی، تهران، انتشارات آگه، ۱۳۷۷، ص ۱۵۵.
۵۷. ایکن، هنری، عصر ایدئولوژی، ترجمه‌ابوطالب صارمی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۵، ص ۷۹.
۵۸. مگی، براین، مردان اندیشه: پدیدآورندگان فلسفه معاصر، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۸، ص ۲۷.
۵۹. بنگرید به:
- Fukuyama, Francis. (1992) **The End of History and the Last Man**. New York: Free Press.
۶۰. نیچه، فریدریش، سودمندی و ناسودمندی تاریخ برای زندگی، ترجمه‌عباس کاشف و ابوتراب سهراب، تهران، انتشارات فرزانه، ۱۳۷۷، ص ۳۱.
۶۱. محمودی، سیدعلی. نظریه‌ی آزادی در فلسفه
۳۱. بنگرید به:
- Mann. M. (1973) **Consciousness and Action Among the Western Working Class**. London: MacMillan.
۳۲. نویمان، فرانس، آزادی و قدرت و قانون. ترجمه‌عزیزالله فولادوند، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۳، ص ۷.
۳۳. هانتینگتون، ساموئل، موج سوم دموکراسی. ترجمه‌احمدشهما، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۷۹.
34. Oakeshott, Michael. (1962) **Rationalism in Politics and other Essays**. London: Methuen, p.7.
35. Marcuse, Herbert. (1972) **Negations: Essays in Critical Theory**. Harmondsworth: Penguin, p.66.
36. Löwith, K. (1989), Max Weber's Position on Saence. in I. Velody and P. Lassman (eds) **Max Weber's "Science as a Vocation"**. London: Unwin Hyman, p. 145.
۳۷. آرون، ریمون. مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه‌باقر پرهام، تهران، انتشارات کتابهای جیبی، ۱۳۵۴، ص ۸۴.
۳۸. کاسیرر، ارنست، فلسفه‌ی روشن اندیشی، ترجمه‌نجف دریابندری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲، ص ۵۴.
39. Loomis, Charles, P. and Zonak, Loomis. (1963) **Modern Social Theories: Selected American Writers**. Newjersey: Van Nostrand Company, INC, p. 266.
40. Sorokin, Pitirim. (1957) **Social and Cultural Dynamis**. Boston: Porter Sargent. p.7.
۴۱. بنگرید به:
- Touraine, Alain. (1971) **Post Industrial Society**. New York: Random House.
۴۲. نوذری، حسینعلی، گردآورنده و مترجم، مدرنیته و مدرنیسم: مجموعه‌ی مقالات، تهران، انتشارات نقش جهان، ۱۳۷۹، ص ۴۵۹.
۴۳. فولادوند، عزت‌الله، گردآورنده و مترجم، خرد در سیاست، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۶، ص ۲۷۶.
۴۴. بنگرید به:
- Bell, Daniel. (1965) **The End of Ideology**.

○ فرهنگی نهادینه می‌شود که نخبگان و توده‌ها هر دو، هرچند به درجات متفاوت، ارزشهای آنرا پذیرا شوند. جهانی شدن به معنای مطلوبیت کالاهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زمانی امکان پذیر است که ارزشهای غربی در میان توده‌ها و نخبگان مشروعیت و پذیرش یابد.

○ غرب می پذیرد که تنوع سنن و اعتقادات اخلاقی و آیین های بومی وجود دارد، اما استدلال می کند که ارزیابی های اخلاقی و قضاوت های ارزشی باید نه در متن فرهنگی - اجتماعی جوامعی که وقایع در آنها حادث می شود، بلکه در بستر فرهنگی جوامع غربی انجام پذیرد.

Cambridge University Press, p.6.

73. Eliot T.S. (1967) **Notes Toward the Definition of Culture**. London: Faber, p. 42.

74. Massey, D. (1994) **Space, Place and Gender**. Cambridge: Polsty. p. 165.

75. Herskovits, M. (1950) **Man and His Works**. New York: Knopf, p. 76.

76. Barnsley, J. (1972) **The Social Reality and Ethics**. London: Routledge and Kegan Paul, p. 376.

77. Bidney, David. (1968) Cultural Relativism, in D. Sills (ed.), **International Encyclopedia of the Social Sciences**. Vol 3, New York: Free Press p.8.

78. Wilk, R. (1995) "The Local and Global in the Political Economy of Beauty: From Miss Belize to Miss World", **Review of International Political Economy**, Vol a, p. 124.

۷۹. گیدنز، آنتونی، پیامدهای مدرنیته، ترجمه حسن ثلاثی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۶۳.

80. Schlenker. B.R. (1986) Self Identification, in R. F. Baumeister (ed). **Public Self and Private Self**. New York: Springer - verlag p. 24.

81. Berlin, Isaiah. (1970) **The Crooked Timber of Humanity: Chapters in the History of Ideas**, London: John Murray, p. 37.

۸۲. پارسا. خسرو (گردآورنده)، پیام مدرنیسم در بوتۀ نقد. مجموعه مقالات، تهران، انتشارات آگه، ۱۳۷۵، ص ۱۵.

سیاسی هابز و لاک، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۴.

۶۲. لسناف، مایکل ایچ، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار بیهقی، تهران، انتشارات نشر کوچک، ۱۳۷۸، ص ۳۸۴.

۶۳. مکفرسون، کرافورد برو، زندگی و زمانه، دموکراسی لیبرال، ترجمه مسعود پدram، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶، ص ۱۳.

۶۴. یاسپرس، کارل، آغاز و انجام تاریخ، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳، ص ۶.

۶۵. کرایب، یان، نظریه اجتماعی مدرن: از پارسونز تا هابرماس، ترجمه عباس مخبر، تهران، انتشارات آگه، ۱۳۷۸، صص ۲۵ و ۲۶ و ۲۷.

۶۶. ابرار اقتصادی، ۳ اردیبهشت ۱۳۷۹، ص ۲.

67. Palmer, Monte and Larry Stem, ed., (1971) **Political Development in Changing Societies**, Mass: Health Lexington Books, p.100.

۶۸. کاسیرر، ارنست، اسطوره‌ی دولت، ترجمه یدالله موذن، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۷۷، ص ۸۹.

69. Geertz, c. (1964) "Ideology as a Cultural System", in D. Apter (ed). **Ideology and Discontent**. New York: Free Press. p. 71.

۷۰. بار، ارهارد (گردآورنده)، روشن نگری چیست؟ ترجمه سیروس آراین پور، تهران، انتشارات آگه، ۱۳۷۶، ص ۱۰۶.

۷۱. اسپرینگز، توماس، فهم نظریه های سیاسی، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، انتشارات آگه، ۱۳۷۷، صص ۳۲ و ۳۳.

72. Mathew, Arnold. (1963) **Culture and Anarchy**. ed., J. Dover Wilson, Cambridge: